

مقدمه

بندیکت قدیس، یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های رهبانیت، بلکه پدر رهبانیت مسیحی غرب است. اثر باقی مانده او، یعنی کتاب *قواعد* یکی از قدیمی‌ترین و بهترین منابع درباره رهبانیت، بخصوص در کاتولیک است. سؤال اصلی این مقاله این است که آیا بندیکت، می‌تواند یک عارف مسیحی محسوب شود، یا خیر؟ با توجه به اینکه بندیکت، سال‌ها پیش از ظهور پیامبر اسلام می‌زیسته است، بحث و بررسی درباره ابعاد گوناگون تعالیم او، ما را با تفکر دینی پیش از اسلام آشنا می‌کند. اهمیت موضوع رهبانیت بندیکت، این است که با وجود گذشت قرن‌ها، هنوز هزاران مرد و زن راهب تحت عنوان «بندیکتن»، پیرو دستورات رهبانی او هستند. از آنجاکه یکی از وجوه مشترک ادیان الهی، عرفان آنها است، مطالعه درباره عرفان مسیحی موجب گسترش همدلی و هم‌زبانی مسلمانان و مسیحیان می‌شود. به نظر می‌رسد، در منابع فارسی و انگلیسی تاکنون به این موضوع، یعنی سنجش رهبانیت بندیکت بر اساس تعریف و مؤلفه‌های عرفان، پرداخته نشده است. سؤال اصلی مقاله این است که با توجه به تعریف عرفان، آیا ممکن است عنوان عارف بر بندیکت صدق کند و میان عرفان و رهبانیت چه نسبتی برقرار است. همچنین این مطلب هم معلوم خواهد شد که عناصر و مؤلفه‌های اصلی عرفان چیست و آیا این عناصر در تعالیم بندیکت وجود دارد.

بندیکت قدیس

الف. زندگی‌نامه

بندیکت قدیس، اهل نورسیا در سال ۴۸۰م در امپریان ایالت نورسیا، در شمال رم به دنیا آمد. او در اوایل جوانی برای مطالعه و تحصیل علم به رم رفت. شرات‌ها و هرزگی‌های شهر، او را متنفر کرد و تحت تأثیر مراکز رهبانی بیزانسی قرار گرفت و حدود سال ۵۰۰ در انفاید در شرق رم خلوت‌نشینی را اختیار کرد. برنامه او به‌طور کلی شامل جدایی از دنیا، پرهیزکاری و نیایش فراوان بود. وی سه سال توسط یک راهب، خدمت می‌شد. سپس، با بی‌میلی درخواست راهبان، یک دیر نزدیک را برای ریاست دیرشان پذیرفت. اما آنان تحمل ریاضت‌های شدید او را نداشتند. بندیکت به سایپاکو بازگشت؛ جایی که شاگردان و پیروان بسیاری داشت. او سپس، به علت مخالفت و حسادت یک روحانی محلی، حدود ۵۲۵ به کاسینوم در جنوب رم رفت و همراه با یک گروه کوچک از راهبان، دیر مشهور و باشکوه مونت کاسینو را ساخت. این دیر، در بالای کوه اپنینس ساخته شده بود. در کنار این کوه، یک جنگل

بندیکت قدیس؛ عارف یا راهب؟

rfaraz49@yahoo.com

سیدمحمدرضا موسوی فراز / استادیار گروه معارف دانشگاه تهران
دریافت: ۱۳۹۳/۸/۲۷ - پذیرش: ۱۳۹۴/۱/۲۲

چکیده

این پژوهش با هدف درک عمیق‌تر رهبانیت بندیکت و آشکار شدن ارتباط آن با عرفان مسیحی، برای آگاهی بیشتر از این بُعد مسیحیت کاتولیک و با روش توصیفی - تحلیلی سامان یافته است. مقاله درباره پدر رهبانیت مسیحی غرب، یعنی بندیکت اهل نورسیا (۴۸۰-۵۴۷)، با توجه به کتاب قواعد اوست. این تحقیق، پس از معرفی بندیکت، عارف بودن او را مورد بحث قرار می‌دهد. بدین منظور، تعریف و مؤلفه‌های اصلی عرفان و نیز رهبانیت مورد توجه قرار گرفته است. سپس، وجود دو عنصر اصلی عرفان، یعنی شهود عرفانی به خدا و گرایش به وحدت، در تعالیم بندیکت بررسی و اثبات شده است. در نهایت، با توجه به رابطه عرفان و رهبانیت و دیدگاه‌های پیروان بندیکت و شارحان «قواعد» بندیکت، نتیجه گرفته شده که تعریف «عارف» بر بندیکت راهب صادق است.

کلیدواژه‌ها: عرفان مسیحی، رهبانیت، بندیکت قدیس، قواعد بندیکت.

مقدس و دو بیشه وجود داشت که در حفاری‌های اخیر پایین دیر کشف شده است. بندیکت، بیشه‌ها را به نمازخانه تبدیل کرده بود. او سالی یک بار با خواهرش اسکولاستیکا دیدار می‌کرد که در نزدیکی مونت کاسینو، با جماعتی از راهبه‌ها زندگی می‌کرد. پدر رهبانیت غرب، بقیه عمر را در مونت کاسینو گذراند. وی کتاب *قواعد* را در آنجا نوشت. سرانجام در ۲۱ مارس حدود ۵۴۷ از دنیا رفت و در کنار خواهرش در نمازخانه قدیس یحیای معمدان در کاسینو به خاک سپرده شد. او سرسلسله و پیشوای طریقت بندیکتی در عرفان کاتولیک مسیحی است. روزهای بزرگداشت وی، ۲۱ مارس و ۱۱ جولای است (ریپنر، ۲۰۰۳، ج ۲، ص ۲۳۶-۲۳۸؛ سیشولتز، ۱۹۸۷، ج ۲، ص ۹۸-۹۹).

ب. احوال

معمولاً از عرفا حالات و مطالب خارق‌العاده‌ای نقل می‌شود که می‌تواند بیانگر معرفت آنان باشد. این حالات از بندیکت هم نقل شده است. ظاهراً اولین اثری که به زندگی‌نامه و احوال بندیکت پرداخته است، *دومین کتاب گفتگو* نوشته پاپ گریگوری کبیر (۵۴۰-۶۰۴) است که حدود ۵۹۳م نوشته شده است. هدف اصلی این کتاب، تهذیب و تربیت عمومی است. این اثر به نقل کارهای خارق‌العاده قدیس‌های ایتالیا می‌پردازد (روش و هستر، ۲۰۰۳، ج ۶، ص ۴۸۳). با وجود تردیدهایی که درباره این کتاب وجود دارد، توافق همگانی، اعتبار آن را تأیید می‌کند.

گریگوری گزارش می‌دهد که بندیکت وقتی مورد هجوم وسوسه‌ای خاص قرار گرفته بود، در پاسخ به لطف خدا، برای رهایی از وسوسه، بدن عریانش را در یک قطعه گزنه پیچید. سوزش و درد گزنه برای اینکه وسوسه را به‌طور کامل بیرون کند، کافی بود. بندیکت پس از پاک شدن و آزاد شدن از وسوسه، می‌توانست دیگران را راهنمایی کند. در آغاز دستورالعمل‌های او به صورت شفاهی بود (بندیکت، ۱۹۷۵، ص ۲۶).

گریگوری درباره بندیکت نقل می‌کند که وقتی او به درخواست راهبان یک دیر نزدیک سایباکو با بی‌میلی ریاست آنان را پذیرفت، آنها از سخت‌گیری‌های او ناراحت و از او متنفر شدند. بالاخره، تصمیم گرفتند او را مسموم کنند. اما وقتی او جام زهرآلود را در دست گرفت، درحالی‌که آن را برکت می‌داد، ناگهان جام شکست، مانند اینکه سنگی به آن اصابت کرده باشد. با بازگشت او به سایباکو، شاگردانی به دور او جمع شدند که دو نفر از آنها به نام *ماروس* و *پلاسید*، از پسران حاکم رومی بودند. *ماروس* با راهنمایی بندیکت توانست روی دریاچه راه برود. کار *ماروس* در اینجا مانند کار *پطرس* در راه رفتن روی دریای جلیل بود (متی ۱۴: ۲۹-۲۸) و بندیکت مانند مسیح بود.

نقل شده است وقتی که یک روحانی محلی به علت حسادت، خواست او را با یک تکه نان مسموم کند، ناگهان کلاغی آمد و آن نان را با منقارش دور کرد. همچنین بندیکت به نقل *گریگوری*، از آنجاکه از هر نوع گناه بیزار بود، می‌توانست آن را در گناهکار کشف کند.

او مبتلا شدن مردم رم به بیماری‌های فراگیر و قحطی و نیز ویرانی دیرهایش در سایباکو را پیشگویی کرده بود. سرانجام، او پس از اینکه مرگش را پیشگویی کرده بود، در حال نیایش در کلیسا جان داد (گرین، ۲۰۰۰، الف، ج ۱، ص ۱۲۸-۱۲۹؛ بندیکت، ۱۹۷۵، ص ۲۶-۲۷).

ج. آثار

۱. کتاب قواعد بندیکت

تنها اثر بندیکت، کتاب *قواعد*، نوشته کوتاهی است که برای راهنمایی راهبان نوشته شده است. راهب راهی دشوار را آغاز کرده که پیمودن آن بدون نقشه دقیق و راهنما ممکن نیست و امکان انحراف وجود دارد. کتاب *قواعد*، همان نقشه راهنماست. بندیکت، راهبانی را که بدون قواعد و رئیس عمل می‌کنند، به شدت نکوهش می‌کند و آنها را تابع شیطان و گمراه می‌خواند (بندیکت، ۱۹۷۵، فصل ۱). بندیکت راهب را موظف می‌داند که از کتاب *قواعد* و از رئیس دیر، به عنوان جانشین مسیح دقیقاً اطاعت کند. در عرفان بندیکت، رئیس دیر سرمشق و الگوست. او نه تنها در فکر و نگرش، بلکه در عمل از سایر راهب‌ها برتر است. او می‌تواند در مسائل سلوکی پاسخگوی راهبان باشد و باید بر طبق کتاب *قواعد* برادران را راهنمایی کند (همان، فصل ۲).

بندیکت متن کتاب کوتاه *قواعد* را به زبان لاتینی محلی قرن ششم در ۷۳ فصل نوشت. او در آخر کتاب خود، آن را قواعد کوچکی برای نو راهب‌ها خوانده است. اما همین متن کوتاه، بیش از ۱۵۰۰ سال جامعه‌های دینی مردان و زنان را راهنمایی کرده است.

کتاب *قواعد* بندیکت بر اساس کتاب مقدس و سنت رهبانی نوشته شده است. یافتن یک ساختار کلی و جامع برای مطالب و فصل‌های کتاب بندیکت دشوار است (واتن، ۱۹۷۳، ص ۷). مقدمه و هفت فصل اول، اصول الهیات رهبانی مورد قبول او را بیان می‌کند. فصول ۸ تا ۲۰ درباره نیایش، و فصول ۲۳ تا ۳۰ و ۴۲ تا ۴۶ درباره مجازات راهبان خطاکار، ۳۱ الی ۴۱ درباره خدمتکار، اموال، خدمت متقابل در جامعه و درباره بیماران است. فصول ۵۷ تا ۶۵ درباره کارگران ماهر در جامعه، پذیرش نوراهاها، روحانیون، راهبان مسافر یا زائر، نظم جامعه، رئیس دیر و معاون است. ارتباط میان این فصل‌ها، کمتر روشن است (گرین، ۲۰۰۰، الف، ج ۱، ص ۱۳۰). عناوین فصول اول تا هفتم بدین قرار است: ۱. انواع راهبان؛

۲. ویژگی‌های رئیس دیر؛ ۳. مشورت؛ ۴. فهرست کارهای خوب؛ ۵. اطاعت؛ ۶. سکوت؛ ۷. فروتنی (رورند دام و دلالت، ۱۹۲۱، ص ۲۴).

طولانی‌ترین فصل کتاب، فصل فروتنی (فصل ۷) است. بندیکت در این فصل، در توضیح اولین گام فروتنی می‌گوید: راهب باید بداند که «خدا همیشه او را می‌بیند». این عبارت در کتاب قواعد شش بار تکرار شده است. آگاهی خدا قطعاً راهب را وادار به فروتنی می‌کند. اطاعت (فصل ۵)، نتیجه فروتنی است و پاسخ عشق و بخشندگی خداست. راهب درباره دستورات رئیس دیر و دستورات کتاب قواعد و درباره نیازهای برادران و درباره کتاب مقدس به خدا گوش می‌دهد. از این رو، راهب باید حدود ۳ یا ۴ ساعت در روز به نیایش (فصول ۲۰-۸) اختصاص دهد. از آنجا که سکوت لازمه شنیدن است، در زندگی رهبانی، سکوت (فصل ۶) دارای اهمیت اصیل است (گرین، ۲۰۰۰ الف، ج ۱، ص ۱۳۰؛ واتن، ۱۹۷۳، ص ۳۰-۳۱).
لحن کتاب قواعد بندیکت توصیه‌ای و خطاب به شاگردان است و بارها توسط نویسندگان گوناگون شرح و تفسیر شده است. کامل‌ترین شرح و تفسیرها، شرح دِ مِگ (D. Mege) و دِ مارتِن (D. Martene) در قرن هفدهم است. شرح دِ کالمت (D. Calmet)، در قرن بعدی کامل‌تر از همه شروح بود. او یک فهرست الفبایی از نویسندگانی که درباره قواعد بندیکت نوشته بودند، ارائه کرد (رورند دام و دلالت، ۱۹۲۱، ص xii).
در تاریخ رهبانیت مسیحی، کتب قواعد متعددی نوشته شده است. مهم‌ترین این کتب، علاوه بر قواعد بندیکت، قواعد بازیل کبیر (۳۹۷)، قواعد پاکومیوس (۴۰۴)، و نیز قواعد آگوستین (۴۳۰) است. شورای لاتران چهارم (۱۲۱۵)، سه کتاب قواعد موجود در آن زمان را تنها قواعد معتبر و قابل اجرا تشخیص داد؛ قواعد آگوستین، بازیل و بندیکت. قواعد بازیل، هنوز هم توسط راهبان شرقی پیروی می‌شود (گرین، ۲۰۰۰، ج ۲، ص ۱۰۶۷-۱۰۶۸).

۲. بندیکتن‌ها

می‌توان گفت: یکی از آثار بندیکت، فرقه بندیکتی است. بندیکتن‌ها، راهبانی هستند که از کتاب قواعد بندیکت پیروی می‌کنند، مردان و زنان راهبی، که بندیکت را پدر روحانی خود می‌دانند و در دیرهایی جداگانه تحت برنامه خاص رهبانی و عرفانی کتاب قواعد بندیکت به تهذیب، عبادت و کار مشغولند. در برخی مناطق گروه‌هایی که مبلغ مسیحیت بودند، در کنار مسیحیت، رهبانیت بندیکت را نیز گسترش می‌دادند (بیگز و سی‌زولتز، ۲۰۰۳، ج ۲، ص ۲۶۷). در زمان‌های طولانی واژه «راهب» با «بندیکتی» مساوی بود. بندیکتن‌ها، علاوه بر اعمال رهبانی، در امور آموزشی، تیشیری، صنایع دستی، هنری و انواع علوم و فنون زمان خود فعالیت داشتند و در پیشرفت تمدن مؤثر بودند.

گستره جهانی بندیکتی‌ها (در سال ۱۹۹۶)، ۲۶۹۰۷ نفر بوده است: ۸۶۹۴ راهب مرد در ۳۲۵ دیر و ۱۸۲۱۳ راهبه در ۳۴۵ دیر. وظایف بندیکتی‌ها علاوه بر انجام مراسم نیایش، شامل فعالیت‌های تبلیغی، مدارس، مراقبت کشیشی، بیمارستانی و دانش‌پژوهی است (گباور، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۸۶-۶۸۷).

بندیکت؛ عارف یا راهب؟

سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا می‌توان بندیکت را عارف دانست و ارتباط رهبانیت و عرفان و عارف و راهب چیست؟ ابتدا به تعریف عرفان و مؤلفه‌های آن و نیز رهبانیت مسیحی پرداخته، سپس تعالیم بندیکت را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

تعریف و مؤلفه‌های عرفان

عرفان که در زبان عربی از ماده (ع ر ف) به معنی شناخت است، در اصطلاح بر شهود درونی و یافت حضوری خداوند دلالت می‌کند. قیصری نوشته است: [عرفان مجموعه چند علم است]؛ علم به خدای سبحان، اسماء، صفات و مظاهر او، و علم به احوال مبدأ و معاد، و علم به حقایق عالم، و علم به چگونگی بازگشت این حقایق به حقیقت واحد (ذات احدیت)، و شناخت طریق سلوک و تلاش برای رهایی نفس از تنگناهای جزئی و اتصال آن به مبدئش و اتصاف آن به صفت اطلاق و کلیت (قیصری، ۱۳۸۱، ص ۷). بنابراین تعریف، عرفان شامل معارفی نظری و نیز دانستنی‌هایی عملی است که به ترتیب بر عرفان نظری و عرفان عملی تطبیق داده می‌شود.

اصطلاحات الصوفیه می‌نویسد: «عارف کسی است که خدا ذات و صفات و اسماء و افعالش را به او نشان داده است. پس معرفت حالتی است که از شهود حاصل می‌گردد» (کاشانی، ۱۳۷۶، ص ۲۲۴).

بعضی از تعریف‌ها، عرفان و تصوف را به لوازم آن تعریف کرده‌اند. از جمله از ابوسعید ابوالخیر نقل شده است که تصوف پرهیزگاری و دوری از تمایلات نفس و در ذکر و دعا دیگران را بر خود مقدم داشتن، انسان‌دوستی و محبت نسبت به بندگان و مخلوقات خداست (ابوالخیر، ۱۳۶۶، ص ۹۰-۹۱).

عرفان، در فرهنگ غربی نیز به معنی ارتباط شهودی انسان با خداست. تجربه عرفانی به وسیله ظهور نوعی آگاهی که در آن فاعل شناسا از متعلق شناسایی متمایز نیست، مشخص می‌شود (روفوس، ۱۹۹۴-۲۰۰۳، ج ۹، ص ۸۴-۸۳ مک‌گراث، ۱۳۸۴، ص ۲۸۴). شناخت و تجربه عرفانی، که در تعریف عرفان آمده است، شناختی است که از راه استدلال یا از طریق مخلوقات خدا یا به وسیله نقل و وحی حاصل نشده است.

ویلیام چیتیک می‌نویسد: «معرفت (یا عرفان) بر شناخت ویژه و عمیق‌تر اموری دلالت دارد که می‌توان تنها از طریق دگرگونی باطنی بدان دست یافت. از این‌رو، غالباً آن را به گنوسیس «Gnosis» [معرفت باطنی] ترجمه می‌کنند (چیتیک، ۱۳۸۸، ص ۶۵).

در کتاب **مفهوم عرفان**، پس از مقایسه تعریف‌های متعدد، نتیجه گرفته شده است، که عرفان معرفت خاص شهودی (یعنی حضوری) به واقعیت هستی، که در عرفان‌های الهی، خدا نامیده می‌شود، است (موحدیان عطار، ۱۳۸۸، ص ۴۲۰). پس در ذات عرفان، دو عنصر اصالت شهود و گرایش به وحدت (اینجا وحدت و اتحاد به یک معناست) با خدا، عناصر اصلی و جوهری است. اگر تفکر یا مکتبی دارای این دو عنصر نباشد، به هیچ وجه عرفان محسوب نمی‌شود.

مؤلفه‌های عرفان

برای تشخیص عرفان بودن مکتب بندبکت، باید مؤلفه‌های عرفان را برشماریم. در کتاب **مفهوم عرفان**، پس از تجزیه و تحلیل تعاریف مختلف برای عرفان، شش مؤلفه جوهری شمرده شده است که نسبت به سایر ویژگی‌ها جوهری‌تر هستند (البته «ولایت» جزء عناصر و مؤلفه‌های اصلی عرفان اسلامی است که در اینجا ذکر نشده، شاید علت این است که مقصود تعریف و تشریح مؤلفه‌های عرفان به‌طور کلی است در حالی که ولایت از مؤلفه‌های عرفان اسلامی است). می‌توان گفت: نسبت میان تعریف فوق و مؤلفه‌های ذیل، نسبت اجمال و تفصیل است. این ویژگی‌های جوهری به این قرار است:

۱. بیش بسیط فطری به واقعیت و حدانی هستی؛

۲. گرایش فطری به شهود واقعیت یا خدا؛

۳. آموزه‌های بنیادین پیشینی که شامل دو بخش نظری و عملی است:

الف. آموزه‌های نظری

- اعتقاد به وجود واقعیت یا واقعیاتی ورای طور عقل و حس؛

- اعتقاد به وجودی فراشخصی و مطلق که ممکن است خدا یا جان جهان یا واقعیت کل

خوانده شود (این مورد ممکن است در بعضی عرفان‌های خاص نباشد)؛

- مطلوبیت نهایی حقیقت؛

- تلقی شهود به عنوان یک منبع شناخت؛

- اعتقاد به امکان معرفت مستقیم به خود واقعیت از جمله واقعیت متعالی یا خدا؛

- اعتقاد به وجود ساحتی در انسان که از خداست و با خدا سنخیت دارد (مشارکت انسان در بخشی از ماهیت خدا)؛

- باور به وجود نوعی وحدت در پس مظاهر متکثر هستی.

ب. آموزه‌های عملی

- مشروط بودن معرفت خدا به قداست و طهارت؛

- اعتقاد به لزوم نوعی سیر و سلوک در نتیجه مؤلفه پیشین؛

- لزوم طلب صادقانه و بالاصاله حقیقت و تسلیم در قبال مقتضیات آن (عشق فارغ از خود)؛

۴. آموزه‌های پسینی عرفانی

منظور از «آموزه‌های پسینی عرفانی»، واقعیاتی است که صورت تفصیل یافته آموزه‌های بنیادین است

یا در تجربه عرفانی (مؤلفه ششم) معرفت شهودی به آن واقعیات تعلق می‌گیرد. در کتاب **مفهوم**

عرفان، موارد متعددی از این آموزه‌ها بیان شده است.

۵. تجربه عرفانی طریقی یا سیر و سلوک.

۶. تجربه عرفانی (موحدیان عطار، ۱۳۸۸، ص ۳۳۶-۳۳۸ و ۴۳۰).

دو مؤلفه آخر نیاز به توضیح دارد. جوهره یا ماهیت فرایند سیر و سلوک (مؤلفه پنجم)، «سیر

معرفتی» است؛ سیر از معرفت اجمالی بسیط فطری به معرفت شهودی به واقعیت امور. در

نهایت، دست یافتن به معرفت حضوری به خدا. سیر و سلوک دارای سه مرحله است. هر

مرحله عناصری جوهری دارد:

مرحله اول، تصفیه است. در این مرحله، تصفیه به معنای معرفتی آن، یعنی پالودن ذهن و دل از اوهام و

رهایش قلب از تخیلات و افکار باطل جوهری‌ترین عنصر است. ریاضت و مراقبه از مقدمات این

پالودگی یا از ثمرات آن هستند.

مرحله دوم، اشراق است. در این مرحله، عشق فارغ از خود و معرفت به واقعیت امور، جوهری

است. عشق ابزار رسیدن به معرفت است. خلسه‌ها و جذبه‌ها، اموری عارضی و فرعی‌اند.

مرحله سوم، وحدت است. گذر از واقعیات متکثر به واقعیت وحدانی ساری در همه یا واقعیت کل در

این مرحله است. این معرفت حضوری عظیم، جوهری‌ترین جزء این مرحله و شاید غایت همه مراحل است.

عنصر جوهری این مرحله، معرفت اتحادی به واقعیت وحدانی هستی است (موحدیان عطار، ۱۳۸۸، ص ۳۷۹).

مؤلفه ششم، تجربه عرفانی است. تجربه عرفانی یعنی احوال، اشراقات و انکشاف‌هایی که عارف در

بررسی وجود عناصر و مؤلفه‌های اصلی عرفان در اندیشه و روش بندیکت

از تعریف عرفان به دست می‌آید که در عرفان، دو عنصر اصلی و جوهری وجود دارد و با تفصیل این دو عنصر، به شش مؤلفه می‌رسیم. در این بخش هریک از دو عنصر اصلی بررسی می‌شود. در ذیل هر عنصر، به مؤلفه‌های مربوط اشاره می‌گردد:

اول. معرفت عرفانی به خدا

همان طور که گذشت، عرفان، معرفت خاص شهودی به واقعیت هستی است که یگانه و باطنی (غیرظاهری) است. به عبارت دیگر، معرفت به اینکه در پس واقعیت ظاهر و متکثر هستی، واقعیتی مرموز، یگانه و وحدت‌بخش یعنی خدا وجود دارد. منظور از معرفت خاص، شناختی است که نه توسط عقل و استدلال، بلکه به وسیله ارتباط روح انسان با حقیقت به دست می‌آید. این معرفت در معرفت‌شناسی اسلامی، از سنخ علم حضوری و شهود است.

الف. بنابر دیدگاه *توماس آکوئیناس* قدیس (مرگ: ۱۲۷۴)، در باب دانش و معرفت، معرفتی به نام معرفت فرشته‌ای وجود دارد که در آن بر مطلب استدلال نمی‌شود و مقدمه و نتیجه از هم جدا نیستند. در این نوع معرفت، شناخت خدا به طور مستقیم و غیراستدلالی ممکن است، اما شناخت و درک خدا «چنانچه او هست» غیرممکن است؛ زیرا یک تأثیر در یک ذهن محدود باید محدود باشد و نمی‌تواند به اندازه کافی نامحدود را نشان دهد. اما فرشته‌ها و انسان‌ها به عنوان پاداش شان معرفت دیگری دریافت می‌کنند. این معرفت، که «رؤیت سعیده» (Beatific Vision) نام دارد، شناخت خدا «آنچنانکه هست» می‌باشد. در آن، خدا به وسیله خودش دیده می‌شود. او خودش بدون واسطه با عقل بشری یکی می‌شود. در این حال، او هم چیزی است که دیده شده و هم وسیله دیده شدن است. شرکت در این فرایند که خدا خودش را بدون واسطه می‌شناساند و اتحاد با خدا، موجب نمی‌شود که آنها فردیت خود را از دست بدهند. *توماس آکوئیناس* مانند *آگوستین*، بر آن است که «رؤیت سعیده»، به موسی و پولس قدیس، وقتی که از حواس جسمی شان غافل شده بودند، بخشیده شده است. بعضی از بندیکتی‌ها، بندیکت قدیس را به موسی و پولس اضافه کرده‌اند (چپمن، ۱۹۹۴-۲۰۰۳، ج ۹، ص ۹۶-۹۷).

یوحنا صلیبی، شاگرد قدیسه *ترزا* همراه با *آکوئیناس* بر آن است که تفکر و مراقبه عرفانی، معرفتی شبیه به معرفت فرشتگان است و فوق ایمان است. گرچه مادون رؤیت سعیده است (همان، ص ۹۹). به نظر می‌رسد، معرفت خاص و شهود عرفانی، همان معرفت فرشته‌ای یا شبیه به آن است و رؤیت سعیده، معرفتی فراتر از معرفت خاص عرفانی است، و معرفت بندیکت به خدا، دست‌کم

ضمن یا در انتهای سیر و سلوک با آن مواجه می‌شود. این مؤلفه، در سنت یهودی - مسیحی، جذب عرفانی، شهود، انکشاف، تجربه حضور، تجربه وصال و تجربه اتحاد با خدا نامیده می‌شود. در سنت اسلامی این مؤلفه، احوال عرفانی، کشف و شهود، ذوق، وحدت، حقیقت، وجد، وجود و فنا نامیده می‌شود.

تجربه عرفانی دو ساحت دارد: اول، تجربه عرفانی در معنای عام؛ ظهور نوعی آگاهی (به صورت علم حضوری) به خود واقعیت امور. دوم، تجربه عرفانی در معنای خاص؛ یعنی تجربه وصال یا اتحاد با خدا در مسیحیت و وحدت، فنا، عین‌الیقین و حق‌الیقین در عرفان اسلامی. احتمالاً جوهری‌ترین جزء عرفان، بینش وحدانی است. ویژگی‌های جوهری دیگر تجربه عرفانی، معرفتی بودن، شهودی بودن و عاشقانه بودن است (موحدیان عطار، ۱۳۸۸، ص ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۴۰۱-۴۰۴). تعریف *روفوس* و *مک‌گراث* هم به این مؤلفه اشاره دارد.

رهبانیت

کلمه (Monasticism)، که به معنی رهبانیت است، از واژه یونانی (Monos) به معنی تنها و خلوت‌نشین مشتق شده است. ریشه لاتینی این کلمه، Monachus است. همه این کلمات بر تنهایی و خلوت دلالت می‌کنند. اما این تنهایی، به معنی تنهایی مطلق، مانند تنهایی زاهدان بیابان‌نشین نیست. اصطلاح Monk (راهب)، به کسانی اطلاق می‌شود که دور از اجتماع مردم عادی، در دیرها به عبادت و برنامه‌های دینی خاص می‌پردازند. راهبان مسیحی، دارای سازمان و سلسله‌مراتب هستند و در فرقه‌ها و گروه‌های خاص قرار می‌گیرند. هر دیر یک رئیس دارد که امور دینی و اجرایی دیر را مدیریت می‌کند. راهبان باید دستورات او را اطاعت کنند. در حال حاضر، فرقه‌های مهم رهبانی در کلیسای کاتولیک عبارتند از: بازیلی‌ها، بندیکتی‌ها، سیستریسیان‌ها، کامالدولس‌ها، آلیوتان‌ها، کاردوسیان‌ها و راهبان دیگر شرقی (کیرل، ۱۹۹۴-۲۰۰۳، ج ۸، ص ۷۸۱).

ویژگی‌های اصلی زندگی رهبانی را می‌توان این‌گونه برشمرد: فقر، تجرد، تواضع، اطاعت، ریاضت (روزه و...)، کار، نیایش، سکوت، تنهایی، انزوا، خلوت، استحکام و ثبات.

می‌توان گفت: سیره و روش بعضی پیامبران و مردان عهد عتیق از قبیل اشعیاء، ارمیا و یحیی معمدان الهام‌بخش زاهدان و راهبان بوده است. حضرت یحیی در صحرا زندگی می‌کرد. جامه‌ای از پوست شتر می‌پوشید. با ملخ و عسل صحرائی تغذیه می‌کرد (مرقس ۱: ۴-۷). خود عیسی ریاضت و ترک دنیا را تعلیم داد. پدران کلیسا از جمله ترتولیان، اورینگن و کلمنت اسکندرانی بسیاری از ویژگی‌های زهدگرایی را در «مذهب گنوسی راستین» خود عرضه داشتند (همان، ص ۷۸۱-۷۹۷).

بنا بر نظر بندیکتی‌هایی که او را دارای رؤیت سعیده می‌دانند، معرفتی فراتر از معرفت خاص عرفانی بوده است.

علاوه بر این، با مراجعه به کتاب *قواعد بندیکت* به عباراتی دست می‌یابیم که تأیید می‌کند که بندیکت در ارائه دستورات سلوکی به معرفت خاص عرفانی توجه داشته و می‌خواسته راهبانش به این معرفت دست یابند:

ب. بندیکت می‌نویسد: «(باید راه‌های او(خدا) را تحت راهنمایی انجیل بیماییم که سزاوار رؤیت او شویم. او که ما را به ملکوتش فراخوانده است(اول تسالونیکیان ۲: ۱۲))»(بندیکت، ۱۹۷۵، مقدمه).

«رؤیت خدا» نمی‌تواند به معنی یک شناخت معمولی و اعتقاد به وجود خدا باشد؛ زیرا مخاطب بندیکت، مسیحیان مؤمن و معتقد هستند. آنها این شناخت ابتدایی و غایبانه از خدا را دارند. به علاوه بر این، برای یک اعتقاد و شناخت معمولی نیازی به پیمودن راه‌های خدا تحت راهنمایی انجیل نیست. آنچه بندیکت انتظار دارد، پس از پیمودن راه‌های خدا تحت راهنمایی انجیل در دیر بندیکتی به دست آید، درک عمیق‌تری از خداست که به «رؤیت خدا» تعبیر شده است. نتیجه «رؤیت» یک چیز، درک بیشتر و بهتری از آن است و در اموری مانند خدا به خوبی می‌تواند معنی احساس و یافت را، که همان شهود و معرفت خاص خداست، برساند. «رؤیت خدا»، یعنی ارتباطی نزدیک و مواجهه‌ای با خدا که به صورت علم حضوری است.

ج. بندیکت می‌نویسد: «... چشمانمان را به نور خدایی باز کنیم، ما باید... به صدای الهی گوش کنیم که روزانه فریاد می‌زند و ما را نصیحت می‌کند که: «امروز کاش آواز او را می‌شنیدید، دل خود را سخت مسازید»(مزامیر ۹۴: ۸). ... کسی که گوشش برای شنیدن دارد، بشنود که روح‌القدس به کلیساها چه می‌گوید» (مکاشفه یوحنا رسول ۲: ۷)؛ ... کیست آن شخصی که آرزومند حیات است و طول ایام را دوست می‌دارد تا نیکویی را ببیند؟ (مزامیر ۳۳: ۱۳).

اگر این را گوش کنی، پاسخ می‌دهی: «من او هستم» خدا به تو می‌گوید: اگر تو می‌خواهی حقیقت و زندگانی جاوید را داشته باشی، «زبان‌ت را از بدی نگهدار و لب‌هایت را از سخنان حیل‌آمیز، از بدی اجتناب نما و نیکویی بکن صلح را طلب نما و در پی آن بکوش» (مزامیر ۳۳: ۱۴-۱۵). در این صورت، چشمان من بر روی شما خواهد بود و گوش‌های من، به دعاهایتان و قبل از اینکه شما مرا بخوانید، من خواهم گفت: «بین اینک حاضر هستم» (اشعیا ۵۸: ۹). برادران عزیز، چه چیزی می‌تواند برای ما از این صدای دلبرانه خداوند شیرین‌تر باشد؟(بندیکت، ۱۹۷۵، مقدمه).

دیدن نور خدایی و شنیدن صدای الهی و صدای روح‌القدس و سخن گفتن با خداوند، با چشم و گوش و زبان مادی و معمولی امکان‌پذیر نیست. لازمه این ارتباط، معرفتی عرفانی و مواجهه‌ای حضوری است. همچنین، اینکه بندیکت به نقل از مزامیر پس از آرزوی شنیدن آواز خدا، آورده است: «دل خود را سخت مسازید»، معلوم می‌شود که آلودگی دل، مانع شنیدن آواز خداست. آلودگی دل و گناه، مانعی برای شنوایی معمولی گوش نیست، بلکه این شهود و یافت عرفانی است که مشروط به پاکی دل است.

ممکن است گفته شود از این عبارات، به‌طور صریح معرفت شهودی به دست نمی‌آید. شاید منظور از دیدن و شنیدن و سخن گفتن، معانی کنایی و استعاری باشد. اما این احتمال مورد تأیید مفسران *قواعد بندیکت* نیست. مفسر کلام بندیکت می‌نویسد: «گوش کردن به خدا یک مواجهه است، نه شکلی از یک فعالیت. صدای خدا، صدای عشق است. خدا در قلبم با من صحبت می‌کند؛ قلبی که خود درونی من است(وال، ۲۰۰۰، ص ۴۳). این تفسیر با معرفت شهودی قابل تطبیق است؛ زیرا معرفت شهودی نیز به عنوان علم حضوری، یک مواجهه میان قلب(روح انسان) و واقعیت است. همچنین، منظور از «نیکویی»، که در مزامیر ۳۳: ۱۳ از دیدن آن صحبت شده، خدا است؛ زیرا در همان مزمور آمده است: «بچشید و ببینید که خداوند نیکو است» (مزامیر ۳۳: ۸). در تفسیر نیز چنین تفسیر شده است (بوتریک، ۱۹۵۳، ج ۱۰، ص ۱۷۹).

د. بندیکت در فصل هفتم، با الهام از مناجات مزامیر می‌نویسد: «و خداوند همیشه از آسمان به بنی آدم نظر می‌کند که ببیند آیا فهمیم یا طالب خدایی هست» (بندیکت، ۱۹۷۵، فصل ۷).

عبارت «فهمیم یا طالب خدا»، هدف و مقصد سیر و سلوک بندیکتی را مشخص کرده است «فهم خدا»، مانند عبارت «دیدن خدا» است؛ به همان ترتیب برشناختی فراتر از شناخت عادی خدا دلالت می‌کند. «طلب خدا»، مقدمه یافت و معرفت عرفانی خداست. مؤمنی که خدا را قبول دارد، و می‌خواهد شناختی حضوری به او پیدا کند، با اعمال و کارهای خاصی به طلب و جست‌وجوی او برمی‌خیزد. پس این عبارت هم در این راستا قابل تفسیر است.

ه. بندیکت در مورد پذیرش برادران جدید معتقد است که باید احراز شود که او واقعاً در جست‌وجوی خداست (بندیکت، ۱۹۷۵، فصل ۵۸).

بنابر این عبارت، شرط پذیرش در دیر بندیکتی، این است که شخص واقعاً در جست‌وجوی خدا باشد، نتیجه جست‌وجو و طلب خدا، یافت خداست. منظور از «یافت خدا»، معرفت قلبی و شناخت عرفانی به خداست. کسی که خدا را پس از جست‌وجو می‌یابد، او را در قلب و درون خود می‌یابد.

و. در فصل آخر آمده است: نتیجه عمل به این قواعد، دستیابی به درجه بالاتر «معرفت» و پرهیزگاری است (بندیکت، ۱۹۷۵، فصل ۷۳).

از این عبارت، به دست می‌آید که راهب در ابتدای ورود به دیر، از این لحاظ که یک مسیحی است، معرفتی به خدا داشته است. پس از سیر و سلوک، این معرفت تقویت می‌شود؛ زیرا معرفت اولیه، شناخت حصولی است و معرفت نهایی، شناختی خاص و عرفانی است.

ممکن است سؤال شود که مگر تقویت معرفت در همان نوع حصولی امکان ندارد؛ زیرا آنچه در این عبارت آمده، درجه بالاتر معرفت است و به حضوری بودن آن اشاره نشده است. پاسخ این است که ایمان دارای درجات و مراحل متعددی است. مراتب پائین‌تر ایمان همراه با معرفت حصولی است. وقتی ایمان رشد می‌کند، متناسب با آن، معرفت نیز افزایش می‌یابد و به تدریج از معرفت حصولی به معرفت حضوری می‌رسد. عوامل تقویت ایمان، انجام کارهایی است که در قواعد مورد تأکید بندیکت است. عمل صالح، پرهیزگاری و دوری از گناه و آلودگی‌های دنیایی و نیز مطالعه و رفع شبهات علمی و تسلیم محض و فروتنی در برابر دستورات الهی موجب تقویت ایمان می‌شود. پس، معرفت در مسیر پیشرفت، به معرفت عرفانی و حضوری نیز می‌رسد.

بنابراین، می‌توان گفت: معرفت شهودی به خدا در عرفان بندیکت وجود دارد. همچنین لازمه معرفت شهودی به واقعیت وحدانی هستی، اعتقاد به اصل آن واقعیت و وجود آن واقعیت و رای طور عقل و حس (مؤلفه ۱-۳ و ۲-۳) است. اگر تصور بندیکت از خدا، واقعیتی و رای طور عقل و حس نبود، برای درک آن نیازی به این همه ریاضت و عمل نبود.

طالب خدا بودن (بندیکت، ۱۹۷۵، فصل ۷) و در جست‌وجوی او بودن (بندیکت، ۱۹۷۵، فصل ۵۸)، به معنی این است که خدا، مطلوب نهایی مکتب بندیکت است (مؤلفه ۳-۳).

همچنین لازمه معرفت شهودی به واقعیت وحدانی هستی، این است که شهود به عنوان یک منبع شناخت، بلکه تنها منبع شناخت به «خود» واقعیت تلقی شود (مؤلفه ۴-۳).

همچنین این معرفت شهودی، متضمن اعتقاد به امکان معرفت مستقیم به خود واقعیت، از جمله واقعیت اعلا یا خداست (مؤلفه ۵-۳).

دوم. گرایش کلی به وحدت

همان‌طور که گذشت، به‌طور کلی گرایش به وحدت از عناصر اصلی و جوهری عرفان است. در

توضیح «رؤیت سعیده»، بیان شد که در این معرفت، خدا به وسیله خودش دیده می‌شود. او خودش بدون واسطه، با عقل بشری یکی می‌شود. بنابراین، رؤیت سعیده، همراه با گرایش کلی به وحدت با خداست. پس بنابر اعتقاد بندیکتی‌هایی، که بندیکت را دارای این معرفت می‌دانند، بندیکت به درجه عرفانی اتحاد با خدا رسیده است.

افزون بر این، لازمه معرفت شهودی به خدا، نوعی وحدت با اوست. معرفت حضوری جز با اتحاد و مشارکت عالم با معلوم، لااقل در بخشی از هویت یا وجود، محقق نمی‌گردد (موجدیان عطار، ۱۳۸۸، ص ۳۷۹ و ۴۲۰). پس آنچه برای اثبات معرفت عرفانی به خدا در عرفان بندیکت آمد، گرایش کلی به وحدت را نیز ثابت می‌کند. بندیکت در تعالیم خود نیز می‌خواهد این گرایش به وحدت را در شاگردانش ایجاد کند. در کتاب قواعد عباراتی به چشم می‌خورد که می‌تواند اشاره به اتحاد با خدا باشد. بندیکت در قواعد کلمه «اتحاد» را نیاورده است، اما از تحلیل عبارات او این غایت عرفانی به دست می‌آید. بندیکت بیان می‌کند که ما از طریق چیزهای سخت و ناهموار «به خدا می‌رسیم» (بندیکت، ۱۹۷۵، فصل ۵۸). معنی این جمله، این است که سالک در دوران سلوک باید مطابق دستورها اموری را ترک کند و کارهایی را انجام دهد. این کارها، که احياناً سخت و برخلاف میل اوست، به هدف رسیدن یا به عبارت دیگر، وصول به خدا انجام می‌شود. پس هدف و غایت اصلی سلوک، وصول به خدا است.

«وصول به خدا» یعنی چه؟

معنا و مفهوم «وصول»، متناسب با چیزی است که قرار است راهب به آن برسد. وصول به خدا همانند رسیدن به یک چیز مادی نیست. بنا بر الهیات مسیحی مانند الهیات اسلامی، خدا وجودی خاص و مشخص و مجرد است. اگر خدا مادی بود، وصول به آن مفهومی مادی و مکانی می‌یافت. البته یکی از سه اقنوم تثلیث، یعنی عیسی مسیح، انسان و مادی است. اما بنا بر الهیات مسیحی، عیسی، هم‌ذات با خدای پدر است. او نور از نور و خدا از خداست. خدا بنا بر کتاب مقدس و نیز کتاب قواعد، در عالمی مسلط بر عالم ماده قرار دارد و به تمام اعمال ما و احوال عالم مادی آگاه است (بندیکت، ۱۹۷۵، فصل ۷ و ۱۹).

بنابراین، وصول به خدا، یعنی بعد مجرد و غیرمادی راهب صعود کند و در رتبه و مقام عالم مجردات واقع شود. این صعود، یعنی سعه وجودی او گسترش یابد و به خدا نزدیک شود. گسترش سعه وجودی، یعنی حقیقت وجود راهب، که همان روح اوست، از محدودیت‌های عالم مادی آزاد شود و به عالم مجردات وارد شود. آلودگی‌های گناه و تعلقات دنیا، که از مختصات عالم مادی است، موجب

سقوط و دور شدن روح از مقام قدسی خداوند می‌شود. با رفع این آلودگی‌ها و تعلقات، محدودیت عالم مادی کاهش می‌یابد و صعود معنوی و نزدیکی به خدا آغاز می‌شود. نهایت این نزدیکی، می‌تواند به «وصول» تعبیر شود. آخرین درجه نزدیکی و وصول به خدا، یکی شدن با او یعنی اتحاد است. به عنوان نمونه، اگر روح راهب را به یک قطره و خدا را به دریایی بیکران تشبیه کنیم، نهایت نزدیکی قطره به دریا این است که قطره به دریا برسد و هیچ فاصله‌ای میان آن و دریا نباشد. عدم فاصله بین قطره و دریا، به معنی یکی شدن قطره و دریا است؛ یعنی اتحاد راهب و خدا.

همین مقام رسیدن به خدا در سنت اسلامی، با تعبیر «وصول الی الله» بیان می‌شود. وحدتی که در عرفان بندیکت وجود دارد، وحدت وجود نجات‌شناختی است. پس، باور به وجود نوعی وحدت در پس مظاهر متکثر هستی (مؤلفه ۷-۳) در عرفان بندیکت وجود دارد. وحدت وجود نجات‌شناختی، همان اتحاد عارف با خدا پس از طی مراحل سلوک است که اگر هیچ دوئیتی بین عارف و خدا باقی نماند، اتحاد حقیقی و اگر فردیت آنها محفوظ بماند، اتحاد مجازی است (موحدیان عطار، ۱۳۸۱، ص ۱۲۹-۱۳۱).

جایی که امکان ندارد چیزی که هیچ سنخیت و تناسبی با خدا ندارد، با او متحد شود، لازمه اتحاد با خدا، اعتقاد به وجود ساحتی در انسان است که از خداست و با خدا سنخیت دارد (مشارکت انسان در بخشی از ماهیت خدا) (مؤلفه ۶-۳). این ساحت، به صورت بالقوه در انسان وجود دارد. سیر و سلوک، این ساحت را فعال و انسان را آماده اتحاد با خدا می‌کند.

در عرفان بندیکت، به صورت روشنی رابطه میان عمل و معرفت مورد تأکید است. همه دستورات عملی بندیکت، مقدمه رسیدن عارف به معرفت و شهود است. این دستورات موجب قداست و طهارت باطنی عارف می‌گردد و زمینه ایجاد معرفت می‌شود (مؤلفه ۸-۳). به عنوان نمونه، بندیکت می‌نویسد: خدا به تو می‌گوید: اگر تو می‌خواهی حقیقت و زندگانی جاوید را داشته باشی، «زبان‌ت را از بدی نگهدار و لب‌هایت را از سخنان حيله‌آمیز، از بدی اجتناب نما و نیکویی بکن صلح را طلب نما و در پی آن بکوش» (مزامیر ۳۳ [۳۴]: ۱۴-۱۵). و وقتی که شما این چیزها را انجام داده‌اید، چشمان من بر روی شما خواهد بود و گوش‌های من به دعاهایتان و قبل از اینکه شما مرا بخوانید، من خواهم گفت: «بین اینک حاضر هستم» (اشعیا ۵۸: ۹؛ بندیکت، ۱۹۷۵، مقدمه).

مؤلفه بعدی که نتیجه مؤلفه قبل است، لزوم سیر و سلوک است (مؤلفه ۹-۳). موضوع عرفان بندیکت، که یک عرفان عملی حساب می‌شود، ارائه دستوراتی است که عارف را به معرفت

شهودی برساند. عارف بندیکتی، با عمل به دستورات سلوکی قواعد، روح خود را برای شهود و معرفت عرفانی آماده می‌کند.

در رابطه با مؤلفه ۱۰-۳، اگر در ارائه دستورات سلوکی، تنها بر ظاهر عمل اکتفا شود و نیت و تفکر سالک لحاظ نشده باشد، اگر طلب حقیقت صادقانه و بالاصاله نباشد، نتیجه عمل به چنین دستوراتی نمی‌تواند معرفت عرفانی باشد، اما بندیکت در تمام دستورات به نیت و انگیزه‌های درونی توجه دارد و به هیچ وجه به صورت بیرونی و ظاهر عمل اکتفا نمی‌کند. نیایش در برنامه سلوکی بندیکت، جایگاه مهمی دارد. اما از نظر او، واقعیت نیایش در طبیعت درونی قرار خواهد گرفت، نه در نمای بیرونی. زیربنا و پایه نیایش، ترس از خداوند، وابستگی مطلق به خدا، آگاهی مداوم از حضور او، تقاضای صبر و استقامت مداوم و بالاتر از همه، انگیزه عشق است (وال، ۲۰۰۰، ص ۶۲). از کلمات بندیکت استفاده می‌شود که عشق موردنظر او، عشقی خالصانه و فارغ از خود است. بندیکت، به دنبال این نیست که راهب با انجام دستورات سلوکی، تنها یک مسیحی وظیفه‌شناس باشد، بلکه در پی این است که قلب و روح سالک از طریق این اعمال، پاک و متعالی شود و به درجات عرفانی راه یابد. یکی از ویژگی‌های عارف، رابطه عاشقانه او با خداست. بندیکت هم عشق مسیح را نقطه مرکزی قرار می‌دهد و می‌گوید: «هیچ چیز را بر عشق به مسیح ترجیح ندهد» (بندیکت، ۱۹۷۵، فصل ۴). این عبارت، خلاصه تمام راه زندگی بندیکت است (وال، ۲۰۰۰، ص ۳۴-۳۵). این عشق زیربنا و انگیزه اعمال سلوکی است.

همچنین بندیکت، در قبال مقتضیات حقیقت، سالک را به گونه‌ای به تسلیم محض توصیه کرده است که حتی درباره وظیفه غیرممکن آورده است: «اگر مافوق، وظایف غیرممکن یا دشواری بر عهده یک برادر گذاشت، او باید دستور را با فروتنی و اطاعت بپذیرد.» (بندیکت، ۱۹۷۵، فصل ۶). همچنین در فصل پنجم قواعد، که تحت عنوان «اطاعت» است و فصل هفتم، که تحت عنوان «فروتنی» است، درباره تسلیم در قبال مقتضیات حقیقت مطالب قابل توجهی آورده است.

مؤلفه پنجم سیر و سلوک است که سیری معرفتی از بینشی اجمالی تا معرفت شهودی به خداست. این مؤلفه سه مرحله دارد: مرحله اول، تصفیه یعنی پالودن ذهن و دل از اوهام و تخیلات است. بندیکت، به خود این مراحل و تفکیک آنها اشاره‌ای نکرده، اما مفاد این مراحل از تعالیم او قابل استفاده است. بندیکت، در مقدمه و فصل هفتم (فروتنی) و فصل سوم (مشورت) کاملاً به این مرحله توجه کرده است.

مرحله دوم، اشراق است. عنصر جوهری این مرحله، عشق فارغ از خود است. بندیکت به این امور نیز توجه داشته است. در تعالیم او در فصل چهارم و پنجم و هفتم، به این موضوع و لوازم آن پرداخته شده است.

مرحله سوم، وحدت است. همان‌طور که گذشت، اتحاد با خدا، که عنصر جوهری این مرحله است، در عرفان بندیکت وجود دارد.

مؤلفه ششم، تجربه عرفانی است که با توضیحاتی که گذشت، وجود این مؤلفه در عرفان بندیکت ثابت شد. اتحاد با خدا، یک تجربه عرفانی متعالی است.

عرفان و رهبانیت

به نظر می‌رسد، با توجه به منابع تاریخ عرفان و رهبانیت، عارف و راهب مانعة‌الجمع نیستند. آنتونی، مؤسس رهبانیت است. در عین حال دارای حالات عرفانی بلندی می‌باشد و متقابلاً، در تاریخ عرفان از شخصیت‌های راهب نام برده می‌شود، از جمله آنتونی، بازیل، کاسین و بندیکت. می‌توان گفت: تفکیک میان راهب و عارف در زمان بندیکت، به این صورت مطرح نبوده است و بعدها به وجود آمده است. چنانچه برنارد مک‌گین می‌نویسد: تاریخ عرفان مسیحی غربی، از قرن سوم و چهارم تا قرن دوازدهم، از تاریخ رهبانیت قابل انفکاک نیست. این دوره را که دوران شکل‌گیری پایه‌ها و اصول عرفان و به دنبال آن، دوران پیشرفت و شکوفایی آن است، می‌توان «دوره رهبانی» نامید؛ زیرا عرفان در این مدت با ارزش‌ها و اعمال رهبانی به شدت آمیخته است. قرن سیزدهم تا قرن شانزدهم، دوره بعدی تاریخ عرفان مسیحی است که عرفان با عناصر رهبانی دارای همکاری و روابط متقابل است (مک‌گین، ۱۹۹۱، ص ۱۲، ۱۳). از پیوستگی تاریخ عرفان و رهبانیت مسیحی، به دست می‌آید که نمی‌توان گفت: بندیکت راهب است و عارف نیست.

مارگارت اسمیت بر آن است که میان عرفان و روح زهد، که به پیشرفت زندگی رهبانی منجر شده، یک ارتباط نزدیک وجود دارد. عارف کسی است که در جست‌وجوی یک ارتباط مستقیم‌تر و نزدیک‌تر با حقیقت یعنی خداست و او به‌وسیله زندگی خویشندارانه، که می‌تواند او را از گناهان پاک کند، آن ارتباط مستقیم را جست‌وجو می‌کند. وقتی او خودش را با اراده ازلی هماهنگ کرد، با مراقبه جست‌وجو می‌کند تا معرفت مستقیم خدا را به دست آورد. اولین عارفان کلیسای مسیحی، در میان کسانی هستند که دارای آرمان‌های زاهدانه بوده‌اند. انزوا و مدتی عزلت‌گزینی، کوتاه یا بلند، همواره برای پیشرفت آرمان عرفانی و برای تحقق آن آرمان در امور عملی زندگی انسان، ضروری بوده است. بنابراین، گام به گام با پیشرفت آرمان زاهدانه و رشد رهبانیت، باید آغاز عرفان مسیحی را بیابیم (اسمیت، ۱۹۹۵، ص ۱۰). حاصل اینکه، رهبانیت مقدمه عرفان است. به نظر مک‌گین نیز قطعی‌ترین عامل عرفان

مسیحی غربی، نه الهیات عرفانی / اورینگن، که البته آن هم مؤثر و چشمگیر بود، بلکه پیدایش و موفقیت رهبانیت در قرن چهارم است (مک‌گین، ۱۹۹۱، ص ۱۳۱).

کاسین در ارتباط میان رهبانیت و عرفان می‌گوید: ماهیت حیات رهبانی، در اعمال زاهدانه نیست، بلکه در نفی هر روز و هر ساعت خود است، در کشاندن روح به حالتی از ارتباط پایدار و بی‌انقطاع با خداست که اساساً با طریق وحدت‌بخش عرفان یکی است (اندرهیل، ۱۳۸۴، ص ۷۶-۷۷).

چادویک، در مقدمه کتاب کاسین می‌نویسد: «مقصود بندیکت مانند جان کاسین، یافتن اتحاد با خدا (هدف عرفان مسیحی) از طریق نیایش درست است» (کاسین، ۱۹۸۵، ص ۱۷).

مقصود این نیست که عرفان و رهبانیت وحدت ماهوی دارند. بلکه مراد این است که با مراجعه به منابع تاریخ و تحلیل عرفان مسیحی، می‌توان گفت که بندیکت گرچه ابتدا به عنوان شخصیتی راهب مطرح است، اما عارف نیز هست. از سوی دیگر، با استناد به آنچه قدیس گریگوری اول، پاپ برجسته اوایل قرون وسطا، در کتاب گفت‌وگوها از مکاشفات و حالات عرفانی بندیکت نقل کرده است، عارف بودن بندیکت تأیید می‌شود.

کلمبا استوارت، که متخصص تاریخ بندیکتی است، در مقاله خود به صراحت از عرفان بندیکتی سخن گفته است. وی کتاب قواعد بندیکت را از عناصر اصلی عرفان رهبانی غربی دانسته است (استوارت، بی‌تا، ص ۱).

نتیجه‌گیری

بندیکت شخصیتی برجسته و مهم در تاریخ رهبانیت مسیحی و سرسلسله بندیکتن‌هاست. او از جوانی، رهبانیت را طریقه خود قرار داد و شاگردانی را در این مسیر تربیت کرد. کتاب قواعد وی، حاوی نکات ارزشمند رهبانی، اخلاقی و عرفانی است. بندیکت در کتابش به وظایف راهبان، فهرست کارهای خوب، اطاعت، سکوت، فروتنی، نیایش و روش اداره دیر پرداخته است. با توجه به تعریف عرفان و عناصر اصلی عرفان، یعنی «شهود عرفانی به خدا» و «گرایش به وحدت» به نظر می‌رسد، عناصر اصلی عرفان در تعالیم بندیکت وجود دارد؛ زیرا وی هدف سلوک را وصول به خدا دانسته است. وصول به خدا، بدون شهود عرفانی و وحدت ممکن نیست. همچنین بعضی از پیروان بندیکت برآنند که معرفت خاص عرفانی، «رؤیت سعیده» به بندیکت بخشیده شده است. با توجه به تاریخ رهبانیت و عرفان مسیحی و نظر اندیشمندان، می‌توان گفت: رهبانیت مقدمه عرفان مسیحی است. بندیکت علاوه بر اینکه، راهب است، عارف هم هست و دستورات بندیکت، می‌تواند تعالیم عرفانی محسوب شود.

- Green Bernard OSB, 2000, "*Regulations: Christian Perspectives*", in: William M. Johnston(ed), Encyclopedia of Monasticism, v. 2, Chicago and London, Fitzroy Dearborn Publishers.
- Knowles M. D., Seasolt, R. K., 2003, "*Benedictine Rule*", in: Bernard L. Marthaler(ed.), New Catholic Encyclopedia, v. 2, U.S.A., Thomson Gale.
- McGinn Bernard, 1991, *The Foundations of Mysticism*(The Presence of God: a History of Western Christian Mysticism Vol. 1), New York, Crossroad.
- Reverend Dom Right, Paul Delatte, 1921, *The Rule of St. Benedict A Commentary*, Translated by Dom Justin McCann, London, Burns Gates & Washbourne Limited.
- Rippinger J., 2003, "*Benedict St.*", in: Bernard L. Marthaler(ed.), New Catholic Encyclopedia, v.2, U.S.A., Thomson Gale.
- Rufus Jones, M., 1994- 2003, "*Mysticism, Introductory*", in: James Hastings(ed), Encyclopedia of Religion & Ethics, v. 9, london- New York, T&T Clark.
- Rush A. C., Hester K., 2003, "*Gregory(the Great)I, St. Pope*", in: Bernard L. Marthaler(ed.), New Catholic Encyclopedia, v.6, U.S.A., Thomson Gale.
- Seasoltz R. Kevin O.S.B., 1987, "*Benedict of Nursia*", in: Mircea Eliade(ed.), The Encyclopedia of Religion, New York, Macmillan Publishing Company.
- Smith Margaret, 1995, *Studies in Early Mysticism in the Near and Middle East*, U.K. Oxford, Oneworld Publications.
- Wathen Ambrose G. OSB, 1973, *Silence, The Meaning of Silence in the Rule of St. Benedict*, USA, Washington, D.C., Cistercian Publications Consortium Press.

منابع

- ابوالخیر، ابوسعید، ۱۳۶۶، اسرار التوحید، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه.
- اندرهیل، اولین، ۱۳۸۴، *عارفان مسیحی*، ترجمه احمدرضا مؤیدی و حمید محمودیان، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- چیتیک، ویلیام، ۱۳۸۸، *درآمدی به تصوف*، ترجمه محمدرضا رجبی، چ دوم، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
- قیصری، داودبن محمود، ۱۳۸۱، *رسائل قیصری(رساله التوحید و النبوة والولاية)*، با حواشی محمدرضا قمشه‌ای و تعلیق و تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، چ دوم، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- کاشانی، عبدالرزاق، ۱۳۷۶، *اصطلاحات الصوفیه*، ترجمه محمدعلی مودود لاری، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- مک‌گراث، آلیستر، ۱۳۸۴، *درسنامه الهیات مسیحی*، ترجمه بهروز حدادی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- موحدیان عطار، علی، ۱۳۸۸، *مفهوم عرفان*، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.

- Benedict, 1975, *The Rule of St. Benedict*, Introduction & translation: Anthony C. Meisel & M. L. del Mastro, New York &.. ., Image Books Doubleday.
- Biggs, A. G., Seasoltz, R. K., 2003, "*Benedictines*", in: Bernard L. Marthaler(ed.), New Catholic Encyclopedia, v. 2, USA, Thomson Gale.
- Buttrick George Arthur(ed), 1953, *The Interpreter's Bible*, v. 10, New York, Abingdon Press.
- Cabrol F., 1994- 2003, "*Monasticism*", in: James Hastings(ed), Encyclopedia of Religion & Ethics, v. 8, london- New York, T&T Clark.
- Cassian, John, 1985, *Conferences*, translation by Colm Luibheid, New York, Paulist Press.
- Chapman J., 1994- 2003, "*Mysticism, Christian, Roman Catholic*", in: James Hastings(ed), Encyclopedia of Religion & Ethics, v. 9, london- New York, T&T Clark.
- Columba, Stewart OSB, "*The Latin West III: Benedictine Monasticism and Mysticism*", in: Blackwells. . .(not yet been published).
- Conrad Leyser, 2000, *Authority and Asceticism from Augustine to Gregory the Great*, Oxford, Clarendon Press.
- De Waal Esther, 2000, *Contemporary Christian Insights, A Life-Giving Way, A Commentary on the Rule of St. Benedict*, London and New York, Mowbray.
- De Waal Esther, 1984, *Seeking God The Way of St. Benedict*, U.S.A., The Liturgical Press Collegeville Minnesota.
- Gahbauer Ferdinand R., "Benedictines", in: Hans Dieter Betz & ... (ed.), *Religion Past & Present Encyclopedia of Theology and Religion*.
- Green Bernard OSB, 2000A, "*Benedict of Nursia, St.*", in: William M. Johnston(ed), Encyclopedia of Monasticism, Chicago and London, Fitzroy Dearborn Publishers.
- Green Bernard OSB, 2000B, "*Gregory I(the Great) St.*", in: William M. Johnston(ed), Encyclopedia of Monasticism, Chicago and London, Fitzroy Dearborn Publishers.